بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۲۳ آذر ۱۳۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در ذیل حدیث قسمت دخل مشترکه آقای سیستانی روایتی را مطرح فرمودند، صحیحة هارون بن حمزة قموی که مضمونش این بود:

فی رجل شهد بعیراً مریضا و هو یباح فاشتراه رجل بعشرة دراهم فجاء و اشرک فیه رجلاً بدرهمین برأس و الجلد و قضی ان البعیر برع فبلغ ثمنه دنانیر فقال لصاحب الدرهمین خذ خمس ما بلغ فابی قال ارید رأس و الجلد فقال علیه السلام لیس له ذلک هذا الضرار و قد اعطی حقه اذا اعطی القبوس۲:۲۳

این روایت مفادش چی است؟ آقای سیستانی اینجوری معنا فرمودند روایت را. گفتند لعلّ الاظهر فی معنا این هست که این شخصی که این شتر بیمار را خریده در واقع اینکه با دو درهم کسی را برأس و جلد شریک کرده در واقع دو تا قرارداد اینجا وجود دارد. یک قرارداد مطلق هست، یک قرارداد مقید هست. آن قرارداد اصلی این هست کأنّ ما به نسبت به یک پنجم با هم شریک باشیم. یک پنجم این برای تو باشد چهار پنجمش برای من باشد.

یک شرطی هم در ضمن کرده که شرط قرارداد در ضمن قرارداد دیگر هست. آن این است که اگر این بیماری ادامه پیدا کرد بر فرض ادامه پیدا کردن این بیماری و ضرورت ذبح این شتر بعد از ذبح سر و گردن را به این شخص بدهند.

این شرط در ظرف ادامه پیدا کردن بیماری بوده. در جایی که بیماری ادامه پیدا نکرده باشد این شرط نیست بنابراین شرط موضوعش منتفی است. موضوعش که منتفی شد طرفین با یک پنجم شریک هستند. بنابراین این طبق قاعده است.

اینجا یک نکته‌ای وجود دارد تفسیری که آقای سیستانی فرمودند این چه ارتباطی با لاضرر و لاضرار دارد؟ هذا الضرار یعنی چی اینجا؟ اینجا شرطی که کردند، شرطش این بوده که اگر بیماری ادامه پیدا کرد این گوسفند را خواستند بکشند سر و گردنش را به این صاحب درهمین بدهند. بیماری که ادامه پیدا نکرده چه ربطی به لاضرر و لاضرار دارد؟ یک شرطی بوده، این شرط موضوعش منتفی شده. یک پنجم برای آن است اصلاً در جایی که بیماری ادامه پیدا نکرده باشد چه ملزمی، منهای بحث لاضرر و لاضرار. چه ملزمی صاحب اصلی بعیر دارد که این گوسفند را بکشد؟ در یک ظرف خاصی شرطی کرده بود، ظرف هم منتفی است.

این هذا الضرار که اینجا آورده شده این چه وجهی می‌تواند داشته باشد؟

تفسیر ایشان چطوری با روایت سازگار هست؟

به نظر می‌رسد که این روایت را دو جور می‌شود معنا کرد و هر دو جورش که معنا بشود یک مقداری شاید ممکن است مسیر بحث را تغییر بدهد. یک جور همین معنایی که آقای سیستانی مطرح کردند باشد با این توضیح که کأنّ این دو نفر احتمال می‌دادند که این گوسفند خوب بشود ولی احتمال ضعیفی می‌دادند. ۹۹ درصد احتمال می‌دادند گوسفند خوب نشود. یک درصد احتمال ضعیف می‌دادند گوسفند خوب بشود.

بنابراین در آن ظرف متعارفی که وجود دارد یک شرطی ناظر به صورت متعارف صورت دادند و آن وقت اینکه شرط مطلق و شرط مقید هست به اعتبار اینکه اصلاً این صورتی که شاید مریض خوب بشود را احتمالش می‌دادند ولی خیلی ضعیف بوده. بنابراین نسبت به آن تکلیف خاص مشخص نکردند. تکلیف عامی که یک پنجم و چهار پنجم سر جای خودش. ولی تکلیف خاصی که در آن صورتی که خوب بشود سهم صاحب درهمین در قسمت خاصی از بدنش باشد آن را دیگر نسبت به آن نظری نداشتند. نسبت به صورت متعارفی که خوب نشده باشد یک شرطی را کردند.

هذا الضرار را چجوری توضیح بدهیم؟

شاگرد: این چه فرقی کرد با حرف آقای سیستانی؟

استاد: توضیح حرف آقای سیستانی هست. چون یک بحثی اینجا هست اگر این دو نفر اصلاً احتمال ندهند که این شتر خوب بشود چطور یک شرط مطلق کردند؟ اصل قرارداد. قرارداد یک پنجم و چهار پنجم چطور بستند؟ در حالی که هیچ احتمالی نمی‌دهند که اینها خوب بشوند. قراردادی که ناظر به فرض خوب شدن باشد چطور تصویر می‌شود؟

می‌خواهیم بگوییم که نه از اوّل احتمال خوب شدن وجود داشته ولی احتمال خیلی ضعیفی بوده نسبت به این احتمال ضعیف شرط خاصی نکردند. و الا اصل آن قراردادی که خواستند ببندند مقید به ظرف خوب شدن و خوب نشدن نیست. اصلاً در همة صورت‌ها، صورت خوب شدن، یا صورت خوب نشدن علی ای تقدیر یک قراردادی بستند. وقتی گوسفند ۱۰ درهم خریده شده، ۲ درهمش را می‌گوید تو بده یعنی یک پنجمش برای تو، چهار پنجمش برای من. کأنّ اگر به احتمال بسیار بسیار ضعیف خوب شد که هیچ. اگر خوب نشد که علی القاعده هم همینجور باشد که خوب نشود ما بیاییم تعیین تکلیف کنیم که چه شکلی بعد از کشتن این شتر این شتر را تقسیم بکنیم بین همدیگر؟

این توضیح اصل مطلب.

بحث این است حالا که چنین شد هذا الضرار چه ارتباطی به این دارد؟

هذا الضرار می‌تواند معنایش این باشد که اینها شرطی بستند که طرفین متضرر نشوند. اشاره به این هست که شرط اعطاء سر و گردن در ظرف بیماری است و الا در ظرف خوب شدن این شرط وجود ندارد. اشاره به این هست که به اصطلاح امروزی‌ها اینها می‌خواستند معاملة برد برد کنند. نه معاملة باخت باخت. یک شتری که چقدر قیمت دارد همین الآن الکی بخواهیم سرش را ببریم چیز کنیم خیلی کار لغوی است و هر دو طرف متضرر می‌شوند. این هذا الضرار اشاره به این هست که شرط پرداخت سر و گردن در ظرفی هست که ضرار نباشد نحر البعیر. هذا الضرار یعنی نحر البعیر در این حالتی که خوب شده است این ضرار است و آنها نحر بعیر را در ظرف بیماری در تعهدشان هست. یعنی تعهدشان هست که اگر بیمار هستند بکشند و سر و گردن را به او بدهند. و الا اگر خوب بشود صاحب بعیر ملزم به نحر گوسفند نباشد. نحر گوسفند را فقط در ظرف مریض بودن و ضرورت نحر به عهده گرفته. هذا الضرار اشاره به این می‌کند که شرط شما این فرضی که تحقق پیدا کرده را شامل نمی‌شود.

اگر این باشد اصلاً ربطی به لاضرر و لاضرار ندارد.

این هذا الضرار می‌خواهد اشاره کند به اینکه شرط شما در چه صورت وجود دارد؟ می‌خواهد به نحو ارتکازی به طرفین بگوید که شما شرطتتان ولو لفظا هم نیاوردید، ولی حقیقت شرطتان این بوده که می‌خواستید متضرر هیچکدامتان نشوید. بنابراین هذا الضرار این باشد که اصلاً ربطی. این معنایی که آقای سیستانی می‌کنند اصلاً جزء قواعد لاضرر و لاضرار نیست.

این یک چیز خاص است می‌گوید که شرط شما در فرض عدم استلزام نحر للضرار هست. بنابراین در این صورتی که نحر مستلزم ضرار هست شرطی صورت نگرفته، چون شرط صورت نگرفته طبق آن قرارداد اصلی باید عمل بشود.

یک جور دیگر این هست که این روایت ناظر به این باشد که این دو طرف اصلاً احتمال اینکه این گوسفند بشود را نمی‌دادند.

چون احتمال نمی‌دادند در مورد یک فرضی قرارداد بستند که احتمال می‌دادند. آن این بوده در فرضی که برای اینها مفروق عنه بوده که این گوسفند خوب نمی‌شود. در این فرض گفتند که گوسفند را که کشتید یک پنجمش را به او عطا کنید. صحبت سر این هست که حالا فرض اینکه این را مفروق عنه گرفتند واقعیت خارجی پیدا نکرد. خیلی وقت‌ها افرادی قراردادهایی که می‌بندند اصلاً تمام صور مسئله را در نظر نمی‌گیرند. یک صورت‌های دیگر وجود دارد که این صورت‌ها به ذهن طرفین خطور نمی‌کند. به تعبیر حاج آقا اهمال ثبوتی وجود دارد. در مقام ثبوت نسبت به این فرض تعیین تکلیف نشده.

اینجا شارع مقدس باید تعیین تکلیف بکند.

اینجا اینکه شارع مقدس در این فرضی که طرفین توجه به آن نکردند اگر بخواهد ملزم بکند آن صاحب بعیر را به اینکه بعیرش را بکشد این ضرار پیش می‌آید. متضرر کردن آن شارع مقدس برای جلوگیری از ضرار حکم به لزوم نحر را نکرده. این حکمی که ممکن بود بگوییم که مثلاً شارع در این صورت هم ولو این طرفین فرض کردند این گوسفند خوب نمی‌شود ولی شارع مقدس نه صورت خوب شدن را حکم صورت خوب نشدن گرفته باشد و دستور داده باشد به صاحب بعیر که گوسفند را بکشد ضرار هست. این ضرار نکته‌ای هست که شارع مقدس صاحب بعیر را ملزم به نحر نکرده. اینجا ممکن است بگوییم که مثلاً از مصادیق لاضرر و لاضرار باشد. ولی به نظر می‌رسد لاضرر و لاضرار در جایی هست که شارع مقدس اقتضای یک حکمی وجود داشته باشد، ضرار می‌آید آن اقتضاء را برطرف می‌کند.

اینجا در مورد اینکه شارع حکم صورت سلامت بیماری را چگونه مشی بکند، اینکه از اوّل اقتضاء وجود داشته باشد برای اینکه شارع مقدس در حکم صورت سلامتی، حکم کرده باشد که طرف نحر بکند طبق قاعدة اولیه نیست. یعنی نه عقلاءً نه شرعاً اگر شارع می‌خواهد، منهای بحث ضرار، حالا که اینها فرض این هست که طرفین صورت بیماری بعیر را برایش تعیین تکلیف کردند. قرار است صورت برع۱۶:۵۴ بعیر را شارع تعیین تکلیف بکند. اینکه شارع صورت برع مریض را مثل صورت بیماری مریض تعیین تکلیف کرده باشد یک قاعدة عقلایی اینجا نیست که حتماً باید بگوییم که اصل اولیه این هست که شارع مقدس همان گونه که این طرفین در صورت بیماری یک حکمی را صادر کردند در صورت برع هم همان حکم را صادر کرده باشد. بنابراین ما نمی‌توانیم، یک قاعدة اولیه اینجا وجود ندارد که بگوییم طبق قاعدة اولیه باید شارع، حتی این را می‌خواهم بگویم، گاهی اوقات ما ممکن است بگوییم که لاضرر یک حکم مجعول را الزاماً مضیق نمی‌کند. ممکن است یک حکمی اقتضای ثبوت داشته باشد، به جهت لاضرر اقتضای ثبوتش برداشته شده باشد. یعنی یک جایی ملاک وجود داشته باشد که شارع اینجا یک حکمی جعل بکند، شارع این ملاک را بر طبقش حکم فعلی صادر نکرده به خاطر لاضرر. لاضرر مانع از اقتضای ثبوتی باشد. لاضرر و لاضرار را ما یک معنای عامی بگیریم. بگوییم یک حکمی که اثباتاً دلیل او را ثابت می‌کند یا ثبوتاً مقتضی اقتضای آن را دارد لاضرر و لاضرار می‌خواهد بگوید این حکم فعلی نمی‌شود. تقیید اثباتی دلیل هست یا تضییق ثبوتی مقتی دلیل. ممکن است شخصی اینجوری لاضرر را تفسیر بکند.

ولی اینجا هیچ ثابت نیست که شارع مقدس یک اقتضای ثبوتی اینجا وجود داشته باشد. آن این است که صور مختلفی اینجا تصویر می‌شود.

شارع ممکن است به ملاحظة همین که چند صورت همة این صور احتمال دارد شارع حکم را جعل کرده باشد که این صورت‌های مختلفی که شارع می‌تواند حکم کرده باشد مورد ما نسبت به این احکام مختلفه اقتضای خاصی ندارد. شارع ممکن است در این صورت حکم کرده باشد به اینکه شما واجب هست ای صاحب بعیر باید گوسفند را بکشی، شتر را بکشی سر و گردن را بدهی، این یک احتمال.

یک احتمال دیگر بگوییم به صاحب بعیر شارع مقدس گفته باشد که شما اصلاً لازم نیست هیچی به آن طرف بدهید، ۲ درهم به او بدهید برود پی کارش.

همان که ۲ درهمی کأنّ قرارداد باطل شده، همان ۲ درهم را به او بدهید این هم یک جور.

یک جور دیگر اینکه نه، به نسبت پولی که اینها پرداخت کردند در این عین شریک بشوند.

همة این احتمالات ذاتاً هیچ چیزی ندارد، مشکل خاصی ندارد که ما بگوییم. حالا آن ۲ درهمش شاید از همة اینها ضعیف‌تر باشد که بگوید آن ۲ درهم را، آن کأنّ شاید عقلایی نباشد.

ولی اینکه شارع مقدس

شاگرد: شما چهارشنبه یک جور دیگر فرمودید که اگر به عقلا مراجعه کنیم عقلا همین حکمی را می‌دهند که الآن شارع کرده. یعنی مالکیت مشترک به نسبت، از آن حرف شما دارید؟

استاد: نه بحث این بود که اصلاً تحلیل این قضیه چی است؟ یعنی آیا اینکه اینها مالک هستند، این مالکیت یک مالکیت. عرض من این هست که اینکه شارع مقدس در اینجا گفته که جایی که طرفین خودشان نمی‌دانند این صورت را چه باید بکند؟ یعنی در قراردادشان صورت برع بعیر ملاحظه نشده. صورت مرض بعیر ملاحظه شده.

این صورت برع بعیر را چه تکلیفی برایش تعیین می‌شود؟

آیا این خود ذاتاً یک نکته‌ای داریم که در صورت برع مریض بگوییم که. منها بحث ضرر و ضرار. آن تقریبی که آقای سیستانی ابتداءً دارد آن هیچ ربطی به لاضرر ندارد. آن معنایش این است که این طرفین قراردادی که بستند یک پنجم و چهار پنجم بوده. یک صورت خاصی را هم تعیین کردند، شخص برایش قرار دادند، آن صورت خاص که شرط در آن مورد هست وجود خارجی ندارد، چه ربطی به لاضرر و لاضرار دارد. گفتم باید آنجور باید توجیه بکنیم، آن وقت جزء مصادیق قاعدة لاضرر و لا ضرار نیست.

یک صورت دیگر این هست که بگوییم طرفین اصلاً یک قرارداد مطلق نمی‌کنند.

طرفین یک فرضی را در نظر گرفتند، بر طبق آن فرض حکمی صادر کردند. اما صورت غیر آن فرض چه حکمی دارد؟ طرفین هیچ چیزی اینجا تعیین نکردند. چون طرفین تعیین نکردند شارع مقدس یا عقلا. حالا آنش خیلی مهم نیست در مورد اینکه آن کسی که این چیز را تعیین می‌کند شارع هست یا عقلا هستند. عقلا باید اینجا یک مطلبی را تعیین کرده باشند.

ما یک موقع مقتضی ثبوتی داشته باشیم به اینکه صاحب بعیر باید ملزم باشد به اینکه شتر را نحر کند. یک مقتضی ثبوتی وجود داشته باشد به جهت اینکه ضرار پیش نیاید این مقتضی اثر خودش را نکرده باشد.

شاگرد: مقتضی عقلائی منظورتان است؟

استاد: عقلایی، شرعی. آنش مهم نیست. بحث این است که آیا اگر لاضرر نبود عقلا چه حکمی می‌کردند؟

بحث ما این است که اگر لاضرر را کنار بگذاریم عقلا هیچگونه حکم خاصی اینجا ندارند.

احتمالات عدیده‌ای وجود داشت. احتمال داشت عقلا منهای لاضرار، ممکن بود عقلا بگویند شما باید به نسبت یک پنجم و چهار پنجم شریک هستند. ممکن است بگویند صاحب درهمین فقط آن درهمین را مالک هست. ممکن است بگویند نه ملزم هستی حتماً گوسفند را، چون یک لفظی گفتی ولو تصورت این بوده که این به انشاء کار داری. اینکه شما مصداق این انشاء را منحصر به یک صورت خاص می‌دانستی آن چیز نیست. انشاء شما مطلق است. چون انشاء شما مطلق است هر دو طرف انشاء کردید که رأس و جلد را باید به این بدهید، باید هم بدهید. بگوییم به ظاهر لفظش دقت می‌شود. ولو اینکه این مفهوم را در غیر این صورت تصور می‌کردید مصداق خارجی ندارد. همة صور احتمال دارد. یعنی ذاتاً منهای لاضرر همة صورت‌ها احتمال دارد.

نه اینکه قاعدة کلی لاضرر و لاضرار را شارع اینجا خواسته تطبیق کند. بحث این است که ذاتاً احتمالات مختلفی وجود داشته شارع آمده این احتمالات را نگاه کرده. دیده که اگر بخواهد این را جعل کند ضرار پیش می‌آید. اگر هم ضرار نبود باید این را جعل می‌کرد.

صور متعین نیست. احتمالات متعددی در مسئله وجود دارد. اگر دو درهم را شاید اصلاً خیلی چیز نباشد. ضرار متضرر شدن صاحب درهمین است. کأنّ آن دو درهم را چرا پایش را وسط نکشیده، آن چیز هم راضی است، لازم نیست ۲ درهم بدهد. یعنی در واقع آن احتمالاتی که این وسط بوده یا احتمال خمس و یک پنجم بوده یا اینکه حتماً رأس و جلد را تحویلش بدهد.

بگوییم شارع مقدس این حکم کلی لاضرر و لاضرار نیست. حکم خصوص آن مورد هست که به جهت اینکه دو تا احتمالی که اینجا وجود دارد یک احتمالش به ضرار منجر می‌شود یک احتمالش به ضرار منجر نمی‌شود.

این معنایش از این نیست هر جایی که دو تا احتمال وجود داشته باشد، حتی جایی که دو تا احتمال وجود نداشته باشد. یک جایی که مقتضی وجود داشته باشد، ضرار جلوی آن مقتضی را می‌گیرد. اینکه در این نخوابیده. ما در واقع می‌خواهیم این را نتیجه بگیریم در جایی که یک حکمی داشته باشیم، یک حکم اطلاقش مورد ضرار را هم شامل می‌شود. لاضرار می‌آید این حکم را برطرف می‌کند. یا یک حکمی وجود داشته باشد که مقتضی ثبوتی برای ثبوتش در یک فرضی باشد ضرار می‌آید جلوی این مقتضی را می‌گیرد.

یک همچین معانی باید باشد، لاضرر و لاضرار به عنوان یک قاعدة کلی.

ولی اینجا هیچ یک از این دو صورت نیست. یک صورت سومی هست که این صورت سوم لاضرر و لاضرار را به عنوان یک قانون کلی نمی‌توانیم تلقی کنیم. بحث این است که اگر احتمالات مختلفی در ما نحن فیه. چند تا احتمال وجود دارد. شارع می‌گوید این احتمال که شما متضرر می‌شوید. پس بنابراین من این احتمالی که تو کردی این احتمال را تثبیت نکردم. این احتمال را تثبیت کردم برای اینکه نه سیخ بسوزد نه کباب.

این معنایش این نیست که در هر موردی که حکم مقتضی داشته باشد لاضرر جلوی این مقتضی را می‌گیرد. و در هر جایی که اطلاق حکم اقتضا می‌کند حکم در موردش ثابت باشد لاضرر می‌آید جلوی این اطلاق را می‌گیرد.

این ازش یک حکم کلی استفاده نمی‌شود. غرض من این هست که در این صورت دوم هم، این صورتی که تصویر می‌گوییم هذا الضرار ناظر به حکم کلی لاضرر و لاضرار نیست.

آقای سیستانی این را مفروق عنه گرفتند که این هذا الضرار ناظر به آن کبرای کلی لاضرر و لاضرار است.

شاگرد: چرا حضرت نفی می‌کنند این ضرار را؟ اگر آن کبری مسلم نباشد هذا الضرار باشد.

استاد: بحث این است که شما یک سری ارتکازات عقلایی وجود دارد. آن این است که اینجا دو تا راه‌حل وجود دارد.

یک راه حل این است این آقا متضرر می‌شود یک راه حل این است آن آقا متضرر نمی‌شود هر دو سود می‌برید.

بحث این است که دو تا راه‌حلی که وجود دارد، یک راه‌حلی که باعث می‌شود یک طرف متضرر بشود، یک راه حلی که هر دو طرف سود می‌برد طبیعی است عقلا وقتی بخواهند حکم بکنند به این حکم می‌کنند.

این غیر از لاضرر و لاضرار کلی است. بحث من این هست که این هم یک نوع ارتکاز عقلایی هست. ارتکاز عقلایی این هست که اگر پیش پای ما دو تا راه حل وجود داشته باشد. یک راه حلش یک نفر ضرر می‌کند، یک راه حلش این است که هر دو طرف ضرر می‌کنند.

طبیعی است آن که یک طرف متضرر می‌شود را کنار بگذاریم. آن که هر دو طرف نفع می‌برد را بچسبیم.

این خودش یک ارتکاز عقلایی هست که در میان دو تا راه‌حلی که یک راه‌حلش متضمن ضرر رسیدن به یکی از دو طرف هست، این راه حل را کنار بگذاریم. ولی این معنایش این نیست که ناظر به آن قاعدة کلی لاضرر و لاضرار باشد.

عرض من این هست که اینجا ممکن است به یک ارتکاز عقلایی که ما در جعل حکم باید کاری بکنیم که طرف متضرر نشود. که این ارتکاز از جهاتی شبیه آن ارتکاز لاضرر و لاضرار است. هر دوی اینها از یک جهت شبیه هستند. هر دوی اینها برای جلوگیری از متضرر شدن مؤمن حکم کرده. ولی یک موقعی این نکته که برای جلوگیری از متضرر شدن مؤمن یک موقعی می‌گوییم مقتضی حکم فعلیت پیدا نمی‌کند، اطلاقات ادلة اولیه‌ای که حکم را در یک مورد ثابت می‌کند این اطلاق در این مورد دیگر ثابت نیست، لاضرر و لاضرار یک همچین مفاهیمی باید داشته باشد. اما لاضرر و لاضرار بگوییم که مرادش این باشد که شارع مقدس جایی که چند تا حکم وجود داشته باشد هیچ یک از اینها مقتضی خاصی ندارند. چند صورت ممکن است حکم جعل بکند. شارع مقدس بعضی صور حکم را بر طبقش نکرده چون به ضرار منتهی می‌شود. صورت‌های دیگرش را هم ممکن بوده آن حکم را جعل بکند ممکن است جعل نکند. ولی اینجوری بخواهیم مشی کنیم خیلی شاید روشن نباشد. این محصل عرض ما.

ممکن است آنکه آقای سیستانی در واقع این روایت را ناظر به آن روایت معروف لاضرر و لاضرار می‌داند ممکن است استدلالشان به الف و لام الضرار باشد. الف و لام عهد. هذا الضرار. یعنی هذا هو الموضوع الذی حکم الشارع بعدمه. هذا الضرار یعنی الضرار الممنوع فی حدیث لاضرر و لاضرار. یعنی الضرار بگوییم این همان ضراری هست که پیغمبر صلوات الله علیه فرموده که لاضرر و لاضرار. الضرار، الف و لام عهد باشد به آن روایت پیغمبر.

اگر هم این باشد معلوم نیست که بخواهند بگویند این روایت دقیقاً از مصادیق لاضرر و لاضرار است. ممکن است بخواهند بگویند همان نکته‌ای که سبب می‌شود که در لاضرر و لاضرار احکام ضرریه جعل نشود، احکامی که مقتضی‌اش وجود دارد آن مقتضی فعلی نشود، احکامی که اطلاقات اولیه اقتضای ثبوتش می‌کند، آن احکام تحقق پیدا نکند امثال اینها. آن نکته شبیه آن هم در اینجا وجود دارد.

الضرار به اعتبار یک نوع مشابهت این ضراری که در این روایت هست با مورد حدیث لاضرر و لاضرار که پیغمبر فرمودند ممکن است باشد.

شاگرد: آن موقع به درد مقام نمی‌خورد اگر این حرف را بزنیم؟

استاد: اگر آن هم باشد به درد مقام نمی‌خورد.

شاگرد: بالأخره این مشابهت آن کبری را پذیرفته می‌گوید حالا؟

استاد: نه حالا آن کبری چی است یعنی آن وقت ما می‌خواهیم با توجه به تطبیقی که در این مورد وجود دارد کشف محدودة این کبری را بکنیم. عمدة قضیه این است که با این روایت می‌خواهیم این را یکی از صغریات آن کبری قرار بدهیم، بنابراین باید بگوییم آن کبری را باید به گونه‌ای معنا کرد که این داخل در مصداق‌های آن باشد.

این خیلی ظهور ندارد که مصداق حقیقی آن کبری می‌خواهد قرار بدهد.

شاگرد: یک جوابی هم می‌دادید که راوی آن جاهایی که یک تفاوت معنایی چندان به صورت عرفی ایجاد نمی‌شود این ریزه‌کاری‌ها را به آن استناد کرد.

استاد: نه الضرر و الضرار که تفاوت عرفی دارد. هذا ضرار با الضرار فرق دارد.

شاگرد: شما الف و لام را چی می‌گیرید؟ هذا کلٌّ؟

استاد: نه، هذا الضرار ممکن است بگوییم هذا کأنّ تطبیق این بر آن ضرار روایت تطبیق حقیقی نباشد.

شاگرد: بنابر معنای شما الضرار را چی می‌گیرید؟

استاد: ما ممکن است بگوییم می‌خواهد بگوید که این

شاگرد: تماماً ضرر است ولی اگر حق را به آن طرف بدهیم تماماً ضرر، یا اصلاً ضرری نیست. هذا الضرار

استاد: این هم نکته‌ای است که شما مطرح می‌کنید کأنّ ضرر محض است. الف و لام عهد نباشد. الف و لام جنس باشد.

هذا الضرار یعنی این چیزی است که هر دو طرف متضرر می‌شوند. الف و لام عهد نباشد. بگوییم هذا الضرار یعنی این ضرار محض است. یعنی دو طرف دارند متضرر می‌شوند. اینجوری معنا بکنیم. اگر این باشد اصلاً دیگر ناظر نیست.

شاگرد: لام جنس عرفی است؟

استاد: بله هذا الضرار می‌گوید این ضرر مطلق است، ضرر محض است.

شاگرد: لام جنس اینجا عرفی است به خاطر اینکه مبتدا و خبر است.

بستگی دارد لاضرر و لاضرار

استاد: آن مهم نیست. از هذا الضرار کأنّ می‌خواهد بگوید این سر تا پایش ضرر است. به اصطلاح امروزی باخت باخت است.

لام استغراق، یعنی این چیزی هست که هیچ جنبه‌ای از سود در آن نیست. سر تا پایش ضرر است. یعنی حرفی که آن می‌زند معاملة برد برد است. این حرفی که توی صاحب درهمین می‌زنی باخت باخت است. عقلایی است دیگر. عقلا وقتی دو صورت وجود دارد. یکی‌اش باخت باخت است، یکی‌اش برد برد است معاملة برد برد را بر باخت باخت ترجیح می‌دهند.

همین الآن یک پنجم گوسفند را بدهی خیلی چیز دارد.

خمس ما بلغ. می‌خواسته بیشتر بگیرد. می‌خواسته نصف نصف که من راضی بشوم.

شاگرد: پولش را بدهد، چرا نمی‌گوید شریکید؟

استاد: این حاضر بوده پولش را بدهد. اصلش شراکت است. نگفته بده. می‌گوید اذا اُعطِیَ خمسه فقد أَعطی حقه. او می‌گوید می‌خواهم یک پنجمش را به تو می‌دهم دست از سر ما بردار.

او می‌گوید نه سر و گردن را می‌خواهم.

این سر و گردن را می‌خواهم، آن که می‌دانسته راضی نمی‌شده سر و گردن را به او بدهد. می‌گوید بیشتر از یک پنجم به من بده که این دارد چیز می‌کند. می‌گوید یک پنجم را به طرف داده حقش را داده، لازم نیست دیگر بیشتر بدهد. امام علیه السلام هم می‌گوید یک پنجم را بده، انصاف به خرج داده، حقش را

شاگرد: لاضرر به عنوان یک قاعده و کبرای شرعی غیر از آن لاضرر که حضرت تطبیق می‌کنند؟

استاد: می‌خواهم بگویم لاضرر عقلایی هم دو جنبه دارد. یک لاضرر عقلایی این هست احکامی که اقتضای عقلایی دارند لاضرر می‌آید این اقتضا را از بین می‌برد. یک نکته اینکه در جاهایی که چند راه حل وجود دارد، راه حلی که به متضرر شدن طرفین نمی‌انجامد این راه حل عقلایی نیست. دو نکتة متفاوت است.

نقطة مشترک دارند، هر دو به جهت این هست که نباید مؤمن متضرر بشود. ما در قراردادهایمان، قراردادی که باعث بشود یک طرف آسیب ببیند یا هر دو طرف آسیب ببینید را نباید جعل کنیم. ولی این غیر از آن نکتة عقلایی است، یا شرعی است آن مهم نیست که جعل بشود. این محصل عرض ما بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

شاگرد: بحث تعارض ضررین پیش بیاید مثلاً خود کسی که پوست را می‌خواهد این را واقعاً نیاز دارد. مثلاً فرض کنید یک شتری است، شتر رنگش سفید

استاد: نه اینها نیست. اگر فرض‌های خاصی بود، این فرض‌ها در سؤالات درج می‌شد.

[پایان]